

# با فرزاد فرید، مترجم «هنک» لذت جستن و یافتن

تردیدهایی در ادامه ترجمه‌اش به وجود آمده. اما همیشه آن قدر ای‌میل و تلفن در ابراز علاقه به این مجموعه و سراغ‌گرفتن از جلد‌های بعدی‌اش داشته‌ام که فعلاً آن را رها نکرده‌ام.

● فکر نمی‌کنید اگر از ترجمه‌های هنک دست بکشید، آن را نیمه‌کاره رها کرده‌اید؟ به خصوص بعد از یک‌دهه زندگی با این شخصیت و کلی خاطره از ترجمه‌اش؛ هرچه باشد اولین بار با هنک بود که اسمتان بر سر زبان‌ها افتاد.

— راستش نظر خود من این است که تا وقتی هنک برای مخاطبان جذاب باشد و کشش داشته باشد، می‌توان ترجمه‌اش را ادامه داد، وگرنه اصراری نیست. در کل مجموعه‌های هنک طوری است که اگر ادامه پیدا نکنند، مشکل خاصی به وجود نمی‌آید. چون دایره‌ای نیست که ناقص بماند و کامل نشود. در واقع هنک یک الگوی تکرار شونده دارد و فکر می‌کنم کسانی که هنک را دوست دارند، آن الگو را خیلی دوست دارند و بنابراین از تمام اتفاقاتی که می‌افتد، لذت می‌برند. شاید هم دلیلش این است که مجموعه‌های هنک با فاصله منتشر می‌شود و مثلاً اگر زود به زود منتشر می‌شد، دیگر این قدر جذاب نبود.

برای خود من، هنک حالتی پیدا کرده که دوست دارم بعد از هر کتاب دیگری که کار می‌کنم، دوباره به آن برگردم و یک جلدش را ترجمه کنم. در واقع هنوز به کتابی بر نخورده‌ام که به اندازه‌های هنک موقع ترجمه بلندبلند بخندانم. با این حال دوست ندارم تنها به قیمت تکمیل مجموعه، ترجمه‌اش را ادامه دهم. بعد از ترجمه‌های همه جلد، شاید ترجمه‌های هنک دیگر برای من چندان سخت نباشد و علاقه شخصی من این است که آثاری را ترجمه کنم که به نوعی مرا به چالش بکشند. مثلاً همین مجموعه «ادی دیکنز» هم طنز است. وقتی آن را خواندم، به نظرم آمد شوخی‌هایش می‌تواند مکملی باشد برای کسانی که هنک را خوانده‌اند و حالا سنشان بالا رفته و دنبال چیز متفاوتی هستند. در این مجموعه با دوران ویکتوریا و مخصوصاً رمان‌های چارلز دیکنز شوخی شده است. نکته مهم در ترجمه‌های این اثر توجه به جناس‌های کلامی و شوخی با کلام است. ترجمه چنین چیزهایی سخت است ولی برای من جذابیت دارد.

● مخاطب مجموعه‌های هنک دقیقاً چه کسانی‌اند: نوجوانان یا بزرگسالان؟

— نکته جالب در مورد هنک که اریکسون، نویسنده کتاب نیز به

فرزاد فرید متولد ۱۳۴۷ در کرمانشاه و دارای لیسانس مترجمی زبان انگلیسی است. او از سال ۱۳۷۵ کار ترجمه را شروع کرده، اولین ترجمه‌اش شعری از خلیل جبران بود که همان سال‌ها در مجله مترجم چاپ شد. شش سال همکاری با مجله فیلم و سه سال کار با مجله دنیای تصویر نیز جزو سوابق حرفه‌ای او در حوزه ترجمه‌اند. البته دلیل اصلی شهرت فرید را باید به حساب سگی به نام هنک گذاشت که ماجراهایش در ایران حالا به جلد نوزدهم رسیده است. به تازگی کتاب گورستان اثر نیل گیمن نیز با ترجمه فرید به بازار کتاب آمده و اگر گذرتان به نمایشگاه کتاب افتاد، ممکن است جلد بیستم مجموعه «هنک، سگ گاوچران» نیز با عنوان «شیخ در آینه» چاپ شده باشد. کتاب دیگری که او در دست انتشار دارد، کوکی اثر فیلیپ پولمن است و همه این بهانه‌های خوب، ما را واداشت با او — که بیش از یک دهه مشغول ترجمه در حوزه ادبیات نوجوان است — به گفت‌وگو بنشینیم.

عباس تربین

● فکر کنم اولین سؤال خیلی از خوانندگان از شما این باشد که چه طور با هنک آشنا شدید؟

— اولین بار در دوران دانشجویی به مجموعه «هنک» برخوردم و از آن خوشم آمد و فکر کردم می‌تواند هم برای بچه‌ها و هم بزرگسالان جالب باشد. در واقع عباس زاهدی، یکی از استادان دانشگاهم آن را به من معرفی کرد و قرار بود انتشارات زبانکده این کتاب را به شکل دوزبانه چاپ کند. ولی انتشارش به درازا کشید. برنامه‌شان این بود که مجموعه را به صورت تک جلد تک جلد چاپ کنند و بیشتر به بعد آموزشی توجه داشتند. این طور شد که آن را به دست ناشر دیگری سپردم و تا امروز نوزده جلد از آن منتشر شده است.

● یک «هنک» بامزه با ادبیات خاص خودش، درست است؟

— بله، متن هنک، غیررسمی است و خیلی از ساختارهای معمول زبانی در آن شکسته می‌شود. اریکسون، نویسنده این مجموعه کتاب معتقد است ساکنان خارج از تگزاس، خیلی آن‌ها را دوست ندارند؛ چون به نظرشان زبان هنک خیلی محلی است و شوخی‌ها و فضایش حالتی بومی دارد. این شوخی‌های کلامی و زبان خاص موجب می‌شود که ترجمه‌های هنک چندان آسان نباشد. حتماً می‌دانید که تا امروز ۵۴ جلد از مجموعه «هنک، سگ گاوچران» در آمریکا چاپ شده. راستش را بخواهید، با این که هنک همیشه خیلی برایم جذاب بوده، اما گاهی



فرزاد فرید

آن اشاره می‌کند این است که جلدهای اولش اصلاً برای بزرگسال نوشته شده، نه بچه‌ها و اگر دقت کنید زبان و شوخی‌ها در آن جلدها خشن‌تر است. ولی هرچه کتاب جلوتر می‌رود، انگار که ارتباط نویسنده با انجمن‌های خانه و مدرسه بیشتر می‌شود و کتاب‌ها بیشتر مضمون‌های خانوادگی و پیام‌های اخلاقی پیدا می‌کنند.

● برای پایان بحث مجموعه سگ گاوچران، یک جمله درباره هنگ بگوئید.

– هنگ سگ خوش‌قلبی است که بیشتر از آن که شجاعت یا هوش و ذکاوت به‌دانش برسد، خوش‌قلبی‌اش کمکش می‌کند.

● بخش قابل توجهی از ترجمه‌های شما به مجموعه‌ها اختصاص یافته: هنگ، راهنمای مجانی مسافران کهکشان و آثار فیلیپ پولمن از جمله کنت کارلشتاین، پل شکسته و مجموعه نیروی اهریمنی‌اش. به نظر می‌رسد ترجمه مجموعه‌ها برایتان جذاب‌تر از کتاب‌های تک‌جلدی است، درست است؟

– نه اتفاقاً مثلاً «ادی دیکنز» که سراغش رفتیم، یک سه‌گانه بود و نمی‌شد فقط یک جلدش را ترجمه کرد. در مورد «نیروی اهریمنی‌اش» هم به خاطر علاقه زیاد به ادبیات فانتزی، مسحورش شدم و البته می‌دانید که در ادبیات فانتزی به ندرت اثری به شکل تک‌جلد و غیرمجموعه‌ای خلق شده. به خاطر این که نویسنده قصد خلق دنیا و ماجرای عظیم دارد و کتاب اصلاً نمی‌تواند شکل تک‌جلدی داشته باشد.

اتفاقاً ترجمه مجموعه، کار سخت‌تری است؛ چون در دوره طولانی ترجمه اثر، باید تمرکز داشت و همزمان با آن، به کار دیگری نمی‌توان پرداخت. مثلاً ترجمه همین «نیروی اهریمنی‌اش» پانزده ماه طول کشید. به خصوص که من بخشی از وقتم را صرف خواندن مقاله و گفت‌وگو درباره کتاب می‌کنم و اگر کتاب به شکل صوتی هم موجود باشد، آن را می‌شنوم. این کار به درک لحن، حال و هوای کتاب و تلفظ درست اسم‌ها کمک می‌کند. این موضوع به این دلیل اهمیت دارد که در ادبیات فانتزی خیلی از اسم‌ها ساختگی‌اند و وجود خارجی ندارند. مثلاً فیلیپ پولمن یک روش تلفظ دارد که روی سائیتش گذاشته و تا آن را نخوانید، متوجه نحوه تلفظ درست اسم‌ها نمی‌شوید.

● حالا که بحث اسم پیش آمد، درباره اسم‌های عجیب و غریب مجموعه‌های هنگ برایمان بگوئید. عنوان جلد نوزدهم را «پرونده نره‌گاو شاخ‌قلابی» ترجمه کرده‌اید. این اسم‌ها را از خودتان می‌سازید یا ترجمه عین به عین است؟

– نه، اسم‌ها همان‌اند. شکل انگلیسی‌شان در پشت‌جلد هست و می‌توان مقایسه کرد. خیلی وقت‌ها نویسنده با اسم بازی کرده و در چند عنوان از Dog هم استفاده کرده. مثلاً Everydog has it's own day یعنی «هرکسی چندروزه نوبت اوست» که ما گذاشتیم «نوبت سگی». یا مثلاً «نفرین بلال عجیب و قیمتی» که در خود انگلیسی هم اسم نامتعارف و خنده‌داری است. عنوان جلد نوزدهم نیز

چنین بوده The case of hooking bull که یعنی «گاونر» و من به خاطر این که حالت شوخی داشته باشد، به‌جایش گذاشتم «نره‌گاو» و Hooking هم یعنی «شاخ شبیه قلاب» که «شاخ‌قلابی» ترجمه شد. البته شاید در نظر اول به نظر برسد که شاخ‌قلابی است، ولی در واقع شاخ شبیه قلاب است.

● در کتاب گورستان نوشته نیل گیمن، اسم شخصیت اصلی نوبادی است که شما آن را ترجمه نکرده و به همان شکل نوشته‌اید. چرا؟

– اتفاقاً خیلی روی این موضوع فکر کردم. در انگلیسی حرف اول با بزرگ نوشته می‌شود و اسم‌ها به این شکل مشخص می‌شوند. Nobody بعد از مخفف‌شدن، تبدیل به «باد» می‌شود که به شکل Bod نوشته می‌شود، ولی شبیه Bud به معنی غنچه گل هم هست که در واقع نویسنده با این اسم بازی کرده. همین‌جا بگویم که یک شعر هم در ابتدای کتاب بود که غیرقابل ترجمه بود و متأسفانه نتوانستیم آن را به فارسی برگردانیم. مفهومش این بود: «وقتی به گورستان می‌روی، هرچه آن‌جاست متعلق به نوبادی است.» و این شعر هم بازی‌ای در خود دارد که یعنی هم مال شخصیت نوبادی (هیچ‌کس) است و هم مال هیچ‌کس نیست.

● این که خیلی قشنگ است، چرا ترجمه‌اش نکردید؟  
– برای این که اگر نوبادی را «هیچ‌کس» ترجمه می‌کردم، هم در خواندن کتاب اختلال ایجاد می‌کرد و هم من نمی‌خواستم برای مخففش، از «هیچ» استفاده کنم. من هم با شما موافقم که شعر قشنگی است، ولی نمی‌شد ایهامش را درآورد.

● البته اگر اسم شخصیت را «هیچ‌کس» ترجمه می‌کردید، این ایهام هم حفظ می‌شد و هر دو مفهوم می‌توانست منتقل شود.  
– بله، منتها آن وقت کل کتاب تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت.

● اما وقتی شما نام شخصیتی به این مهمی را که بار حسی و معنایی مهمی در آن نهفته است ترجمه نمی‌کنید، همه آن چیزهای ضمنی‌ای که قرار بود منتقل شود، از دست می‌رود. در واقع این اسم، معرّف بخشی از وجود، شخصیت و دنیای نوبادی و ماجراهایی است که به سرش آمده و قرار است به مخاطب این حس را منتقل کند که شخصیت اصلی کسی نیست، پیشینه‌اش نامشخص است و حتی اسمی برای خودش ندارد.  
— و نادیده گرفته می‌شود

● دقیقاً ولی با «نوبادی» همه این‌ها از دست می‌رود. به نظر تان این‌طور نیست؟

— من این اسم را در اولین پانویشت معنی کرده‌ام و به نظر می‌تواند کافی باشد؛ به خصوص که نویسنده در طول داستان خیلی با این کلمه بازی کرده و اگر قرار بود از «هیچ‌کس» استفاده کنم، این بازی در نمی‌آمد. مثلاً ما در انگلیسی اسم «باب» را داریم که شبیه «باد» است؛ ولی اسمی که شبیه «هیچ» باشد، پیدا نمی‌شود. در عین حال «هیچ‌کس» ممکن بود با متن اصلی داستان قاطعی شود، به خصوص که در فارسی نمی‌توان حرف اول اسمی را به شکل بزرگ نوشت.

● نمی‌شد این مشکل را با یک ترفند ویرایشی مثل نوشتن اسم داخل گیومه حل کرد؟

— چرا، یا می‌شد به شکل ایتالیک نوشت، ولی حس خوبی نسبت به این کار نداشتم. هرچه در ترجمه جلوتر می‌رفتم، بیشتر متقاعد می‌شدم که اسم را ترجمه نکنم و از همان نوبادی استفاده کنم.

● به ایهام ناخواسته «باد» (اسم شخصیت) با «باد» (وزنده) هم فکر کرده بودید؟

— بله، حواسم بوده که این دو کنار هم نیابند.

● ولی در جاهایی این اتفاق افتاده.

— شاید، ولی خیلی نیست و فقط در یکی دو مورد این‌طور شده.

● وقتی در داستان برای اولین بار حرف از اسم شخصیت اصلی به میان می‌آید، خانم اوونز درباره نوبادی می‌گوید: «غیر از خودش شبیه هیچ‌کس نیست» و سالیس جواب می‌دهد: «پس اسمش می‌شود نوبادی، نوبادی اوونز». می‌بینید؟ این دیالوگ‌ها همدیگر را جواب نمی‌گویند و تکمیل نمی‌کنند، چون «هیچ‌کس» ربطی به «نوبادی» پیدا نمی‌کند.

— ولی در پانویشت نوشته شده که نوبادی به معنی هیچ‌کس است.

● اصلاً به نظر تان ترجمه اسم در موارد خاصی مثل این، جزو وظایف مترجم و مستلزم یافتن معادل فارسی است؟

— در درس‌های ترجمه می‌گویند که اسمی نباید ترجمه شوند.

اما من هیچ‌وقت آدم قطعی‌گرایی نیستم و اگر جایی منطقی حکم کند، این کار را می‌کنم. حتماً در «هنک»‌ها دیده‌اید که بعضی اسم‌ها ترجمه شده؛ مثلاً «رئیس قبیله» شده «رئیس روده». به هر حال در مواردی که با اسامی شوخی می‌شود، بسته به این که خود اسم حس را برساند یا نه، گاهی این کار را کرده‌ام و گاهی نه. مثلاً در ادی دیکنز، اسم رئیس یتیم‌خانه «آقای بی رحم‌الدوله» است و به نظر من باید این ترجمه صورت می‌گرفت. چون اسامی‌ای که نویسنده خلق کرده، باری بر دوششان هست که نمی‌توان نادیده‌اش گرفت. البته نوبادی هم دقیقاً چنین حالتی دارد و در نهایت به این رسیده‌ام که خود نوبادی را حفظ کنم.

● اسمی که در هربار تکرار شدن و صدا زده شدن، قرار است یادآور ویژگی شخصیتی باز یگر اصلی داستان باشد.

— بله، ولی یک چیز دیگر هم بود: «هیچ‌کس» در کنار فامیلی «اوونز» نمی‌نشیند.

● فکر کنم بحثی خوب و احتمالاً کافی درباره اسم داشتیم. حالا ترجمه کتاب گورستان چه قدر طول کشید؟

— ترجمه این کتاب سه ماه زمان برد، ولی اگر فرصت بیشتری داشتم، می‌توانستم در زمانی کوتاه‌تر هم ترجمه‌اش کنم.

● کتاب گورستان کتابی با ارزش و جدی است و در چارچوب یک اثر علمی — تخیلی صرف خلاصه نمی‌شود. لایه‌های زیرین داستان می‌توانند حامل نکته‌ها و درس‌های بزرگی برای مخاطبان نوجوان باشند. با این نظر موافقت می‌کنید؟

— در «نیروی اهریمنی‌اش» هم چیزهایی هست که به درد یک نوجوان بخورد، ولی کتاب گورستان ویژگی‌ای را که به آن اشاره کردید، بیشتر داشت. البته کتاب جنگل کیپلینگ هم که کتاب گورستان از آن اقتباس شده، همین حالت را دارد. ولی کتاب نیل گیمین ویژگی‌های خاص خود را دارد و نمی‌توان نویسنده را متهم به کپی‌برداری کرد. اتفاقاً نکته جالب این است که داستان، همان است ولی ماهیت تازه‌ای پیدا کرده است. شخصیت‌هایش خیلی زنده هستند و مثلاً درباره شخصیت سالیس در تمام داستان سؤال‌هایی وجود دارد. این‌که او چه‌طور از مرده‌ها نیست و فقط شب‌ها بیرون می‌آید. در هیچ‌جای داستان هم اشاره به خون‌آشام بودن او نمی‌شود. ولی در نهایت مخاطب می‌فهمد که او خون‌آشام بوده است؛ از روی رنگ‌پردگی‌اش یا رنگ تیره لباس‌هایش و... چیزهای دیگر مثل شهر «غولهایم» نیز ریشه در اساطیر سرزمین نویسنده دارد و گیمین خیلی خوب از آن استفاده کرده است.

در مجموعه داستان کوتاهی هم که در حال حاضر از این نویسنده ترجمه می‌کنم، وحشت از دل چیزهای خیلی ساده بیرون می‌آید. مثلاً یک داستان چهار — پنج صفحه‌ای هست راجع به شیطانک‌هایی که از جعبه بیرون می‌پرند و گیمین نشان داده که این اسباب‌بازی ساده چه نقش مخربی می‌تواند در زندگی یک خانواده داشته باشد. در حالی که این اسباب‌بازی بچگانه، در فرهنگ غربی اصلاً چیز ترسناکی نیست.



ولی گیمین یک ویژگی جدید به آن بخشیده؛ همان کاری که تالکین در «ارباب حلقه‌ها» با شخصیت‌های داستانش کرده. این شخصیت‌های خیالی در اساطیر اسکاندیناوی در شمال اروپا وجود داشته‌اند، منتها این شخصیت‌ها دیگر همان نیستند و تالکینی شده‌اند.

اما گذشته از این بحث‌ها، چیزی که در کتاب گورستان برای خود من جالب بود، این بود که شخصیت اصلی داستان شکلی پویا داشت و نوپادی اول داستان شبیه نوپادی آخر داستان نیست. او از طریق زندگی با آدم‌های مختلف در گورستان – که همه تیپ آدمی هم از همه‌زمانی در آن هست و محیطی است که تجربه‌های چند هزار ساله را در خود دارد – به نوعی شناخت و درک می‌رسد و در نهایت انتخاب می‌کند که به میان زنده‌ها برود. و مرده‌ها هم قانعش می‌کنند که به جمع زنده‌ها بپیوندند. خود من در طول ترجمه این اثر حس خیلی خوبی داشتم و وقتی داستان تمام شد، ناراحت شدم. کتاب گورستان می‌تواند برای همه و نه فقط بچه‌ها خیلی جالب باشد، آدم‌بزرگ‌ها هم گاهی به گذشته رجوع می‌کنند و به این فکر می‌کنند که چه می‌خواستند باشند و حالا چه شده‌اند.

دارند، ولی من به کار خودم این اطمینان را ندارم و در هربار خواندن چیزهایی را عوض می‌کنم. این نشان می‌دهد که هیچ کاری نمی‌تواند بی‌عیب باشد.

● من هم با شما موافقم و نمونه‌هایی در کارتان پیدا کرده‌ام که گنگ است یا باید دستی به سر و رویش در زبان فارسی کشید.

– حالا که بحث ویرایش شد، بگذارید من هم نکته‌ای در این باره بگویم. متأسفانه در ایران ویراستارهای خیلی خوب نداریم و کار ویرایش به چند ویرگول و کاما و واو خلاصه شده است. خیلی از ویراستارها سواد لازم یا سواد خواندن متن به زبان اصلی و مطابقت‌دادن را ندارند. من مخالف کار ویراستار نیستم و اصلاً دوست دارم چند نفر قبل از چاپ کتاب را بخوانند و چه بهتر که این آدم، یک فرد متخصص باشد ولی خب تجربه‌ام ثابت کرده که بیشترشان متخصص نیستند.

● حالا من به یک نمونه در کتاب گورستان اشاره می‌کنم که شاید اگر ویراستار آن را می‌خواند، به شما توصیه می‌کرد تغییرش دهید. در ابتدای فصل سوم می‌خوانیم: «در هر گورستان یک قبر متعلق به غول‌ها بود. اگر حسابی در هر گورستانی پرسه بزنید آن را پیدا می‌کنید». ده سطر پایین‌تر در پایان همین پاراگراف این جمله می‌آید: «در هر گورستانی یکی هست». به نظرتان در این‌جا با مشکل عدم تطابق زمانی فعل‌ها مواجه نیستیم؟

– بله، بهتر است «بود» سطر اول، تبدیل به «هست» شود. باز هم می‌گویم که من مشکلی با ویراستار ندارم و در سال‌های همکاری با مطبوعات سینمایی، از بعضی ویراستارها خیلی چیزها یاد گرفتم. به‌رحال مهم این است که حاصل کار خوب از آب دربیاید. البته در نهایت تعیین ویراستار برای کتاب، در حوزه اختیار من نیست و شاید ناشر ملاحظاتی برای این کار داشته باشد.

● شما معمولاً سراغ نویسنده‌هایی می‌روید که اثری از آن‌ها ترجمه

● کتاب گورستان نمونه خوبی است برای اثبات این که ژانرهای مثل علمی – تخیلی، ترسناک، فانتزی و... رشد خوبی داشته‌اند و طرفداران خاص خود را در ایران یافته‌اند.

– به همه این ژانرها به‌اصطلاح پاپ و فرهنگ عمومی می‌گویند و به همین دلیل خیلی وقت‌ها جدی گرفته نمی‌شوند. نمی‌دانم این نگاه تا چه حد درست است، چون خیلی وقت‌ها حرف‌های این کتاب‌ها خیلی جدی است. خیلی از اثرهای فلسفی دهه ۶۰ و ۷۰، آثار فانتزی و علمی – تخیلی‌اند. در کشور ما تا اسم مثلاً داستان فضایی می‌آید، همه آلرژی پیدا می‌کنند! با این که خود من سال‌ها به ادبیات و رمان‌های به‌اصطلاح سنگین تر مثل آثار وولف، فاکنر و همینگوی علاقه داشتم، فکر می‌کنم نیاز جامعه امروز ما آثاری است که به تخیل دامن بزند؛ برخلاف دوره‌ای که با تخیل مخالف بودند و به‌خاطر شرایط جامعه و جنگ این تمایل بود که همه چیز شکلی واقع‌گرایانه داشته باشد. ولی حالا جوان‌ها بیشتر به آثار فانتزی روی آورده‌اند و این می‌تواند به تخیلشان خیلی کمک کند. کسی که قوه تخیل قوی‌ای داشته باشد، می‌تواند در کارهای روزمره و حوزه تخصصی‌اش هم موفق باشد.

● و سؤالی درباره ویرایش؛ شما خودتان بعد از ترجمه دوباره کتاب را می‌خوانید؟

– بله، ولی چون چشمم با کتاب آشنا شده، بیشتر داستان را می‌بینم و نه کلمه‌ها را.

● چرا هیچ‌کدام از ترجمه‌های شما ویراستار ندارند؟

– شاید برای این که ناشر معتقد است کتاب زبانش را پیدا کرده و نیاز به ویراستار ندارد. درواقع آن‌ها به من و کارم لطف و اطمینان

نشده؛ تا به حال چه نویسنده‌هایی را به زبان فارسی معرفی کرده‌اید؟

جان آر. اریکسون، فیلیپ پولمن (البته قبلاً یک کتاب از او ترجمه شده بود، ولی شناخته نشده بود و کار اصلی اش همین «نیروی اهریمنی‌اش» بود)، فیلیپ آردا، داگلاس آدامز و نیل گیمن. واقعیت این است که من هیچ‌وقت دوست ندارم دنباله‌رو باشم. نویسنده‌های زیادی هستند که کتابی از آن‌ها ترجمه نشده است. من دنبال کشف آدم‌ها و کتاب‌های تازه هستم و در کشف، نوعی جستن و یافتن هست که آن را لذت‌بخش می‌کند. این روزها به‌واسطه بررسی مجموعه‌های پلیسی – که خیلی هم زمان و هزینه صرف آن کرده‌ام – متوجه شده‌ام که اصلاً داستان پلیسی در ایران چاپ نشده، غیر از کارهای شرلوک هولمز که کریم امامی برای انتشارات طرح نو ترجمه کرد، که تازه آن هم جدید نبود و بیشتر به خاطر این که یک مترجم خوب به سراغش رفته، ارزش دارد.

● به نظر می‌رسد یکی دیگر از علایق شما ترسیم دنیای یک نویسنده از طریق ترجمه چند کتاب او به جای ترجمه تک‌کتاب از نویسندگان مختلف است، درست است؟

– بله، به‌نظرم خیلی جالب است که خواننده با نویسنده، فضا و ذهنیتش آشنا شود و خیلی وقت‌ها این ذهنیت با مطالعه چند کتاب از او مثل قطعه‌های پازل در کنار هم قرار می‌گیرد.

● خط مشی شخصی شما در ترجمه چیست؟

– معمولاً در سایت‌های مختلف مربوط به کتاب جست‌وجو می‌کنم، نقدها و نظرهای منتقدان و مخاطبان را می‌خوانم و سعی‌ام بر این است که دنبال کتاب‌های تازه‌چاپ‌نروم. برعکس جو غالب که برای ترجمه کتاب‌های دم‌دستی جدید، پرفروش یا جایزه‌بر یا کتاب‌هایی که از رویشان فیلم ساخته شده، هجوم می‌آورند! نظر من این است که کتاب‌های قدیمی‌تری هست که خیلی خیلی باارزش‌ترند و هنوز ترجمه نشده‌اند. مثلاً چند سال پیش مجموعه «هری پاتر» به فارسی برگردانده شد، در حالی که هنوز «ارباب حلقه‌ها» ترجمه نشده بود. از نظر ارزش اصلاً این دو با هم قابل قیاس نیستند. در کشور ما دو ژانر علمی – تخیلی و فانتزی چندان شناخته شده بودند و از مهم‌ترین نویسنده ژانر فانتزی که تالکین است، چیزی چاپ نشده بود. سال‌ها قبل انتشارات طرح نو کتابی را به نام درخت و برگ با ترجمه فرهادپور چاپ کرد که جزو مجموعه اصلی تالکین نبود و با این که کتاب باارزشی بود و مترجم هم مقدمه باارزشی بر آن نوشته بود، سال‌ها فروش نرفت. هری پاتر کمک کرد که کم‌کم این ژانر در ایران جا بیفتد.

به‌رحال بعد از انتخاب کتاب، مرحله اصلی یعنی خواندن شروع می‌شود. خیلی وقت‌ها ممکن است کتاب مناسب حال و هوای جامعه ما نباشد و قبل از آن ممکن است اصلاً با حال و هوای خودم جور نباشد. من حتماً باید با کتاب ارتباط شخصی برقرار کنم تا بعد به سراغ ترجمه‌اش بروم.

● و فقط برای نوجوانان ترجمه می‌کنید؟

– نه، خیلی از این‌ها کتاب‌های نوجوان نیستند. روزی یک خبرنگار از فیلیپ پولمن درباره «نیروی اهریمنی‌اش» پرسید: به نظر تان پایان این مجموعه برای نوجوانان کمی مخوف نیست؟ جواب پولمن این بود که اصلاً این مجموعه برای نوجوانان نیست و یک اثر فانتزی است. اما در کشور ما آثار خلق شده در زمینه علمی – تخیلی و فانتزی انگار با کودک و نوجوان گره خورده‌اند. به‌رحال از آثاری که بیشتر به آن‌ها اشاره شد که بگذریم، من گفت‌وگو با آل پاچینو و کتاب راهنمای فیلم را برای بزرگسالان ترجمه کرده‌ام. مخاطب راهنمای مجانی مسافران کهکشان هم نوجوان نیست. با این همه من واقعاً دوست دارم برای نوجوانان ترجمه کنم و این کار برایم اهمیت دارد. چون می‌تواند تعداد زیادی از آدم‌ها را به کتاب خواندن علاقه‌مند کند، مثل خود من که کتاب‌هایی را در این دوره از زندگی‌ام خواندم و هنوز هم فراموششان نکرده‌ام: مجموعه «مارتین در جنگل» و...، کتاب‌های کمیک مثل تن تن، کتاب‌های پلیسی یا «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» که هنوز دوستش دارم، به‌خصوص قصه‌های مولوی‌اش را.

● نتیجه‌گیری پایانی من این است که شما دوست دارید قدم در راه‌های نایب‌بگذارید و راه شخصی و تازه‌ای درست کنید. با این توصیف، قدم بعدی شما چیست و در حال چه کاری هستید؟

– ترجمه کتاب، شغل من و راه‌گذران زندگی‌ام نیست. من کتاب را برای دل خودم ترجمه می‌کنم. خودتان بهتر می‌دانید که وضعیت کتاب از چه قرار است و حق ترجمه‌ای که به دست من مترجم می‌رسد، شاید معادل دو – سه روز تدریس باشد. منتها گذشته از علاقه، این کار برای خود من نوعی یادگیری است و مثلاً در سال گذشته طی آشنایی با آثار نیل گیمن، دنیای جدیدی به رویم گشوده شد. با ترجمه هر کتاب تازه از این نویسنده، شور و هیجان زیادی در من به وجود می‌آید. با این نوع کشف‌ها احساس می‌کنم زنده‌ام و کار تازه‌ای انجام می‌دهم.

در حال حاضر مشغول ترجمه مجموعه داستان‌های نیل گیمن به نام «جیم مثل جادو» هستم. آثار این نویسنده بعد جدیدی از ادبیات خیالی، فانتزی و گاهی ترسناک و گوتیک می‌تواند باشد و مکمل آثاری که در این زمینه منتشر شده‌اند. دو اثر هم در ارتباط با مجموعه «نیروی اهریمنی‌اش» زیرچاپ دارم: «روزی روزگاری در شمال» که قبل از «نیروی اهریمنی‌اش» اتفاق می‌افتد و «آکسفورد لایرا» که بعد از «نیروی اهریمنی‌اش» رخ می‌دهد. «مترسک و خدمتکارش» اثر فیلیپ پولمن را هم – که به سبک افسانه پریان نوشته شده – تمام کرده‌ام و در دست انتشار است.

در پایان هم دوست دارم از یکی از دلایل اصلی موفقیت در کارم، یعنی انتشارات کتاب پنجره یاد و تشکر کنم که همیشه به بهترین نحو از کتاب‌ها پشتیبانی کرده، برای چاپشان زحمت کشیده و به من اعتماد به نفس بخشیده است.